



گفتاری از

حجت الاسلام والمسلمین دکتر مرتضی آقا تهرانى

انسان، دارای نعمت‌های مختلفی است. تمامی دارایی‌های انسان، از آن خداوند است. دارایی انسان‌ها گاه اکتسابی و گاه غیر اکتسابی است. جوانی، حیات، احترام، شهرت و اعتبار، محبت پدر، مادر و دوستان، تحصیل و علم‌اندوزی در رشته‌های مختلف دینی، از دارایی‌های باطنی است. دارایی‌ها گاه ظاهری است؛ مانند: چشم، گوش، سلامتی، زیبایی، ذکاوت، هوش، استعداد، پیشرفت، حافظه و... در ضمن همه این‌ها دلی نیز اعطا شده است. گاه این دل را به شخص یا افرادی که خوب یا بد هستند، وابسته می‌کنیم.

بنده‌ای را خلعتی بخشیده شاه
بنده با خلعت برون آمد به راه
گرد ره بر روی او بنشسته بود
باستین خلعت، آن بزدوده بود
منکری با شاه گفت: ای پادشاه
خلعتت بر خاک کرد از گرد راه
شه بر آن بی‌حرمتی انکار کرد
حالی آن سرگشته را برادر کرد
تا بدانی آن‌که بی‌حرکت بود
در بساط شاه، بی‌قیمت بود

(منطق الطیر، مقاله ۱۵)

۲۰۰ خودرو ماکسیما، ۲۰۰ خودرو پژو ۲۰۶، یک‌صد

خودرو پراید، یک‌صد کمک هزینه حج عمره، هزاران سکه بهار آزادی و ده‌ها هزار جایزه نقدی دیگر. جوایز قرعه‌کشی حساب‌های قرض‌الحسنه بانک ... مهلت افتتاح حساب یا تکمیل موجودی تا ...

بینیم، به نظر شما پس از اعلام جوایز بانک و دعوت مردم به افتتاح حساب، شما ذوق‌زده نمی‌شید تا هرچه زودتر به حساب توی اون بانک باز کنید؟ یا به‌کم ریزتر بشیم، اگه به نفر، سینی شکلات و شیرینی به مردم تعارف بزنه و هیچ‌کس تحویل نگیره، ناراحت نمی‌شه؟ حالا اگه طرف، به آدم مشخص و بزرگی باشه، چی؟ شما چه برخوردی دارید؟

آهای! برویچه‌های رمضان! خدا در ماه بندگان خودش، حسابی سینی خلعت و جایزه خودش را جلوی آدما گرفته و تا بخواهید از ما دعوت کرده. به دعوت ویژه با کلی مزایا: «هرچی بخواهید من می‌بخشم. سفره کرم و نعمتم را جلوی شما پهن کردم، بفرمایید! تعارف نکنید! خواب‌تون ثوابه، نفس‌هاتون عبادت، قرآن‌تون ... به آیه قرآن که بخوانید ثواب یک ختم قرآن رو می‌برید. هر شب هزاران نفر رو از آتش آزاد می‌کنم. راستی، شب قدر ... دست‌های شیطان رو هم می‌بندم تا مزاحمتون نشه. فرصت طلایی براتون گذاشتم. مهلت افتتاح حساب یا تکمیل موجودی ایمان تا عید فطر. اما هرچی زودتر، امتیاز بیش‌تر» بزرگ‌ترین بی‌ادبی، آن وقتی است که بچه‌ها دعوت کبرای خدا را نشنیده بگیرند و از او چیزی نخواهند. بیش‌ترین بی‌اعتنایی وقتی است که کسی به این مهمانی پرزرق و برق خدا توجهی نکند. دعا و عبادت و قرآن نداشته باشد کی جرأت داره دست رد به سینه خدا بزنه؟ کی می‌تونه؟ حالا آدم می‌فهمه چرا پس از «ادعونی استجب لکم» لحن آیه نامهربان می‌شه: «و کسانی که نسبت به عبادت من تکبر بورزند، آن‌ها را با خواری داخل جهنم می‌کنم»، و چرا پیامبر به ابوذر فرمود: رمضان چنین است و چنین ... اما ماه سختی است‌ها!

ما می‌تونیم اگه عاشق نیستیم، لااقل با ادب باشیم.

همه چیزها از آن خداست

نکته مهم آن است که توجه کنیم آن‌چه داریم، از آن ما نیست. مثلاً درس‌خواندن، باید به تلاش من باشد و یا اعتبار بازار، زحمت می‌طلبید. برخی هم بدون تلاش من است، مانند حافظه و زیبایی. برخی نعمت‌ها هم کسبی است و هم جبری؛ مانند عزتی که انسان در جامعه می‌یابد. آیا این‌ها از خود ماست؟ آیا پول، زیبایی، جوانی، دل، محبت، ولایت اهل بیت و... از خود ماست؟ آیا به‌راستی مسلمانی و خداپرستی‌مان از ماست؟ آیا فرزند ما برای خودمان است؟

اگر به این نکته توجه کنیم و آن‌را باور کنیم بسیاری از رذائل اخلاقی ما درمان خواهد شد. همه ما این نکات را می‌فهمیم و می‌پذیریم، ولی باور آن مهم است. گمان نمی‌کنم کسی بگوید من زیبایی‌ام از خودم است. چون انسان خود می‌یابد که مال او نیست. اگر هم کسی چنین بگوید، کسانی که آن‌را می‌شنوند، به او می‌خندند. واقعاً کسی هست که چیزی داشته باشد و به‌راستی برای خودش باشد؟ ما هر چه داریم از آن خداوند است. اگر دل داریم، برای دیگری است. توفیق انجام‌دادن کارهای خوب،

برخی مال می‌خواهند و فکر می‌کنند با دزدی مال‌دار می‌شوند. با چند دختر مصاحبه کرده بودند که چرا شما خودتان را فروختید؟ می‌گفتند: پول نداشتیم! با این حساب، همه فقرا باید در فاحشه خانه‌ها زندگی کنند! اما این‌گونه نیست. بلکه فردی که چنین می‌گوید هنوز باور نکرده که برای کیست و چه کسی به او روزی می‌دهد.

برای دیگری است.

اگر این نکته را بیابیم و از فهم به عمل عبور دهیم، در عرفان به «احراق» می‌رسیم. کسی منکر این نکته نیست که هر آن‌چه در عالم هست از آن خداوند است. مخصوصاً مسلمان‌ها که در این اعتقاد، شکی به خود راه نمی‌دهند. یعنی خود می‌یابیم، آن‌چه داریم از آن خودمان نیست. بنابراین، احراق در جایی است که انسان بیابد آن‌چه دارد، از آن خداوند متعال است و بس.

ما استعداد رسیدن به انسان کامل را داریم. در همه ما استعداد خلیفه الهی بالقوه وجود دارد. این استعداد در ائمه معصوم علیهم‌السلام به فعالیت رسیده است.

فردی از من سؤال کرد، این صلوات‌هایی که بر محمد و آل او علیهم‌السلام می‌فرستیم، چه اثری دارد؟ گفتم: ما را بالا می‌برد. گفت: برای پیامبر چه اثری دارد؟ گفتم: او را نیز بالا می‌برد. گفت: خودت گفتی پیامبر به «قاب قوسین أو أدنی» رسیده است. گفتم: یعنی اندکی با خدا فاصله دارد و این اندک، بی‌نهایت است. هر چه هم بالا رود، باز فاصله بسیار است. با این‌حال، بسیار بالا رفته است!

«دارندگی» و «برازندگی» در جایی است که آن چیز از آن ما باشد. زیبایی ما اگر برای خودمان بود، می‌توانستیم هر کاری خواستیم، انجام دهیم اما اگر برای دیگری است،



اول کار شیطان، همین است که انسان را از برنامه‌های امام حسین علیه‌السلام جدا می‌کند. مدتی پیش، مادری به من می‌گفت: پسر اینترنت می‌بیند، چه کار کنم؟ گفتم: چه اثری داشته است؟ گفت: او هیئتی بود، ولی حالا روز عاشورا هم برای امام حسین علیه‌السلام عزاداری نمی‌کند! گفتم: عجب پس اینترنت او را برده است.

بازی کنند، اما آیا می‌توان خود را در اختیار آن‌ها قرار داد تا با ما بازی کنند؟ اگر فهمیدیم از این دارایی‌ها چه‌گونه استفاده کنیم و باور کردیم این همه دارایی برای خداوند است، گمان می‌کنم همه رذائل و نفسانیت‌ها درمان می‌شود. مثلاً در اخلاق بعد از بحث اخلاص، مقابلات آن را نام می‌برند. یکی از آن‌ها ریاست. یعنی در ریا، هم خداوند و هم دیگران را قصد می‌کنیم. زنگ‌ها می‌گویند هم خدا و هم خرما. یعنی «دوگانه‌پرستی». اگر باور کردم که مردم کارهای نیستند مالک الملوک، کس دیگری است، دیگر ریا نخواهم کرد. زنا نیز نخواهم کرد. دروغ نیز نخواهم گفت. به ناموس دیگران نگاه نخواهم کرد.

■ ■ ■ اعمال حجاب آفرین

کتاب «الطریق الی الله» نوشته مرحوم شیخ حسین بحرانی رحمه‌الله است. که به «سلوک عرفانی» ترجمه شده است. معمولاً به دوستانم سفارش می‌کنم آن را تهیه کنند و می‌نویسد رسیدن به خدا بسیار آسان است چون خداوند خود به ما نزدیک است: «نحن أقرب الیه من حبل الوريد؛ ما از رگ‌گردن به او نزدیک‌تریم». نکته‌ای که از آن کتاب یافتیم این بود که می‌گوید: گویا ارتباط ما با خدا این‌گونه است که اگر خدا در نقطه‌ای از روی زمین ایستاده باشد و من پشت او باشم، باید دور کره زمین راه بروم، تا به او برسم! و حال آن‌که اگر روی خود را برگردانم، خیلی آسان‌تر به او می‌رسم. گاه خود ما اعمال و کارها را سخت می‌کنیم!

امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید: تو از خلق خود پنهان نیستی، مگر این‌که اعمال خراب آن‌ها میان تو و آن‌ها فاصله شود. یکی از آن اعمال همین است که اشتباه می‌رویم و دور کره زمین را می‌چرخیم، ولی روی خود را بر نمی‌گردانیم. «وجه‌الهی که اولیا به آن رو می‌کنند، کجاست؟» هر طرف روکنیم، وجه الله همان طرف است. فقط باید روکنیم!

من می‌پذیرم که آن‌چه داریم زیبا و خوب است. عشق، محبت، سوز و... همه حرف‌هایی که شما بهتر از من می‌دانید، آیا برای ماست یا برای دیگری است؟ آن دیگری، جز خداوند است؟ اگر برای اوست، پس بنگریم که چه‌گونه از آن استفاده می‌کنیم. حال بهتر می‌فهمیم که وسواس، شرک است؛ یعنی کنار خدا چیزی را می‌گذارم به‌نام «دل» که همیشه می‌گوید نه. باید او را رها کرد و دید که خدا چه می‌گوید؟ حاج آقا جواد انصاری همدانی رحمه‌الله می‌فرماید: «وسواس، نجس است. وسواسی نجس است؛ چون شرک و مشرک نجس است». وقتی خدمت مرحوم آیت‌الله صافی رحمه‌الله بودم، گفتم: «حاج آقا! دلم می‌گوید این کار را نکنم!» فرمود: «حرف دلت را نشنو!»

گمان می‌کنم کلید درمان رذائل همین است؛ اگر خدا را باور کنیم، دیگر دزدی و غیبت و زنا نمی‌کنیم. حسودی نمی‌کنیم. مثلاً اگر دوستان تعریف می‌کنند که آقای فلانی خیلی مرد خوب و باسوادی است، فوراً می‌گوییم: «بله! اما موفق به نماز شب نیست!» این گفته یعنی: من موفقم! می‌خواهم او را زمین بزنم؛ چون فکر می‌کنم، بناست محبوب‌تر از من شود! اگر دنبال محبوبیت هستیم، باید دیگران را رها کنیم و دنبال کسی که محبوبیت را اعطا می‌کند، برویم.

برخی مال می‌خواهند و فکر می‌کنند با دزدی مال‌دار می‌شوند. با چند دختر مصاحبه کرده بودند که چرا شما خودتان را فروختید؟ می‌گفتند: پول نداشتیم! با این حساب، همه فقرا باید در فاحشه‌خانه‌ها زندگی کنند! اما این‌گونه نیست. بلکه فردی که چنین می‌گوید هنوز باور نکرده که برای کیست و چه کسی به او روزی می‌دهد. اگر با این دیدگاه جلو رقتیم، خواهیم دید که ترسی از گذشته و آینده نداریم. راحت زندگی می‌کنیم، چون یکی هست که همه کاری از او برمی‌آید. فقط کافی است من اندکی ارتباط داشته باشم.

■ ■ ■ طریق بندگی

من از آیت الله عراقی رحمه‌الله و اخیراً از جناب آیت الله سید عباس کاشانی دامت برکاته شنیدم که می‌فرمودند: با بزرگان، آیت الله بروجردی رحمه‌الله را از منزل تا مسجد اعظم تشییع کردیم. برای خاک‌سپاری. فقط علما و مراجع را راه دادند و

جلوی راه را برای دیگران بسته بودند. من همراه علما به داخل رفتم. فردی برای تلقین آقای بروجردی رحمه‌الله، داخل قبر شد. بعد از چند لحظه بالا آمد و گفت: من نمی‌توانم! گفتند: چه شد؟ گفت: آقای بروجردی با من تکرار می‌کند؛ می‌ترسم! به فرد دیگری گفتند تلقین را بخواند، وقتی داخل شد سریع از قبر بیرون آمد و گفت: آقای بروجردی با من تکرار می‌کند. ما عادت کرده‌ایم مرده‌هایی که دفن می‌کنیم، باید مرده باشند! ولی آقای بروجردی زنده است. آقای عراقی رحمه‌الله گفت: من تلقین را می‌گویم. داخل قبر شدم و گفتم. گمان نکنیم، او الان در قبر «لا اله الا الله» می‌گوید، بلکه او عمری به این ذکر می‌زیست. ناگهانی نیست. وقتی روز عید غدیر، پسری آیه سجده‌دار خواند، آقای بروجردی رحمه‌الله با لباس عید، به زمین افتاد و سجده کرد. بنده بود و بندگی را می‌دانست. باید بندگی کرد تا به انسان همه چیز را بدهند.

بسیار عجیب است، زمانی که من و شما را داخل قبر می‌گذارند، می‌گویند: «اسمع، افهم؛ بشنو و بفهم!» این گوش ما شنوا نیست. حضرت امام‌خمینی قدس‌سره بارها در کتاب «چهل حدیث» به این مضمون می‌فرمایند: «ای برادر، این پنبه را از گوش خود بیرون کن، می‌خواهم دو کلمه حرف بزنم...» حضرت آیت الله بهجت، حفظه‌الله گونه دیگری می‌گویند: «پنبه‌ای به یک گوش داخل کن تا آن‌چه را می‌شنوی، اندکی بماند و از گوش دیگر بیرون نرود». عیب ما همین است که سخن انبیا علیهم‌السلام را نمی‌شنویم. اندکی باید دل داد، او خود دلبری خواهد کرد!

آن کسی که اول بار «من» را گفت، شیطان بود. گفت: «خلقتی من طین و خلقتی من نار؛ او را از خاک آفریده‌ای در حالی که من را از آتش آفریده‌ای». ولی نادان، چه کسی تو را خلق کرد؟ تو اگر «من» هستی، چه کسی تو را هستی داد؟ اگر آتش از خاک بهتر است، چه کسی آتش را آفرید؟ همو می‌گوید به خاک سجده کن!

اول کار شیطان، همین است که انسان را از برنامه‌های امام حسین علیه‌السلام جدا می‌کند. مدتی پیش، مادری به من می‌گفت: پسر اینترنت می‌بیند، چه کار کنم؟ گفتم: چه اثری داشته است؟ گفت: او هیئتی بود، ولی حالا روز عاشورا هم برای امام حسین علیه‌السلام عزاداری نمی‌کند! گفتم: عجب، پس اینترنت او را برده است!

به‌راستی می‌خواهیم به کجا برسیم؟ قصد کجا کرده‌ایم؟ پدری وصیت کرده بود: «پسر من اگر می‌خواهی قمارباز شوی، ایرادی ندارد ولی فقط با رئیس قماربازها، قمار کن!» وقتی آن پسر خواست قمار کند، رفت سراغ رئیس قماربازها. دید لباس مندرس و خانه کوچکی و... گفت: تو که رئیس، این چه وضعی است؟ گفت: همه را باختیم. آن پسر با خود گفت: کاری که به این جا ختم شود، دنبال نمی‌کنم. • ادامه دارد...